



## اشعار شیوا

(در رد بهائیت)

آیه الله محمد جواد صافی

به سفارش

دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی

الحمد لله رب العالمين والصوه والسلام على خير خلقه واشرف انبياء محمد وآله الطاهرين. سيما بقيه الله في الارضين وخاتم الاوصياء المرضيين وقائم الخلفاء القديسين مولينا وسيدنا الحجة بن الحسن العسكري ارواح العالمين فداه.

به نام خدا  
اللهم عجل لولیک الفرج

[www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com) پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدبیر و ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه ( اینترنتی بهائیت در ایران [www.bahaismiran.com](http://www.bahaismiran.com) ) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد. و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد. امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

[bahaismiran@bahaismiran.com](mailto:bahaismiran@bahaismiran.com)

[bahaismiran@gmail.com](mailto:bahaismiran@gmail.com)

[info@bahaismiran.com](mailto:info@bahaismiran.com)

[bahaism@yahoo.com](mailto:bahaism@yahoo.com)

## مقدمه

### به قلم آیه الله صافی گلپایگانی

برابراب بصیرت واطلاع پوشیده نیست که دول استعماری برای استعبادونگاهداری قدرت و حکومت خود در میان سایر ملل پیوسته به انواع تحریکات و دسایس خائنانه توسل می جویند و برای آنکه ملتهای بزرگ و باریشه رابه کلی از هستی و شخصیت ساقط کنند و روحیه استقلال طلبی و علاقه به ترقی را در آنها ضعیف نمایند و با کمال آسانی آنان را زیر سلطه و نفوذ خود در آورند؛ بوسیله دستهای ناپاک خیانتکارانی که مزدوری و خدمتگذاری آنها را برای رسیدن به مطامع پلیدمادی از جان و دل قبول کرده اند، در زیر هزاران پرده، مقاصد و سیاستهای خود را انجام می دهند.

به ویژه ملت اسلام بیشتر از سایر ملل مورد این گونه تعرضات و تحت فشار این سیاستهای مرموزانه واقع شده است. زیرا بر همه روشن است که هرگاه مسلمانان دنیا که عده و جمعیتشان در حدود چهارصد میلیون و یک قسمت عمده از مناطق معموره و سرزمینهای زرخیز و معادن بزرگی را که در زندگی دنیای کنونی جزء مواد اولیه مورد احتیاج و ضروری بشر به شمار می رود، صاحب و مالکند، در سایر تعلیمات اسلامی بیدار و هشیار و متحد شوند؛ دست غارتگران را از غارت و یغمای این همه سرمایه و مواد حیاتی کوتاه می نمایند و محققان و دیرباز و داین موضوع عملی شده و هر روز به عصر اتحاد و نهضت اسلامی و پیروزی نهائی و دنیائی که ملل اسلام در زیر پرچم لاله الا الله بزرگترین ملت های زنده را تشکیل دهند نزدیکتر می شوند و انشاء الله یک حرکت و قیام اساسی بزرگ که ارکان آن بر پایه برادری دینی و توحید کلمه قرار داشته باشد در جامعه اسلامی به هدایت تعالیم عالییه قرآن مجید بوجود خواهد آمد.

آری، کسانی که دیدند از یک ملت عقب افتاده فقیر و وحشی تنهادر سایه تعلیمات اسلام در مدت کوتاهی که از یک ربع قرن تجاوز نکرد، بزرگترین ملتهای پابه عرصه وجود گذارد و عظمت و قدرت و علم و فرهنگ و اتحاد و اخلاف و مساواتشان دنیا را متوجه آنها ساخت؛ حق دارند که امروز از اتحاد و بیداری مسلمانان و توسعه فرهنگ و اخلاق اسلامی در بیم و هراس باشند. آن تعالیم و قواعدی که آن مردم وحشی رابه اوج مجد و شوکت

وفضیلت رسانید بهتری می تواند جمعیت های بزرگ را که در همه اقطار عالم در خور خود مدنیتهای قابل توجه دارند، تحت نفوذ گرفته و برای یک جنبش ونهضت اسلامی که عالمگیر شود مهیا نماید.

باین ملاحظات دشمنان اسلام می کوشند که با فروختن آتش نفاق و اختلاف، مسلمانان را سرگرم مشاجرات بیهوده نموده و از توجه به حقایق اسلامی و تفکر در سرارتقاء گذشتگان و اسلاف خویش، و پیدا کردن علل عقب افتادگی ها باز دارند؛ می کوشند تا مسلمانان را امتشقت و پراکنده سازند تا بتوانند بر آنها حکومت و آقائی کنند. به بهانه تشکیل احزاب و مسلک بازی از راه تشدید و تجدید تعصبات قومی و نژادی، و دعوت به وطن دوستی و از همه رسواتر از راه ابداع دین و مذهب سازی؛ جمعیت ها را از متفرق می کنند. نتیجه این تحریکات و سیاست ها همین تجزیه ها و تعصبات قومی و تکثیر حکومتهای ضعیفه و امیرنشینان کوچک است که همه در تبعیت از دول قویه و نظریات آنها تسلیم محض هستند.

نمی گویم پیدایش تمام مسالک سخفیه و مذاهب باطله و علت ظهور این همه اشخاصی که تا کنون ادعای مهدویت کرده اند فقط تحریک دیگران بوده است؛ زیرا بسیاری رابه شهادت تاریخ، دعاوی نفسانیه و حب جاه و ریاست باعث شده است. بلکه می خواهم بگویم افرادی که این او را در شرق پیدا شدند، یا مولد سیاستهای بیگانه هستند و یا از طرف آنها حمایت و پشتیبانی شده اند. پیدایش این مذهب های رسوا که بی مایگی آنها بر همه اهل اطلاع معلوم است و صاحبان آنها را نباید در ردیف متنبیان و متمهدیان و شیادان هم قرار داد، با سیاست ها و خیانت های دشمنان اسلام کاملاً ارتباط دارد. همه را آنها اداره می کنند و همه از آنها مواجب می گیرند. والا آقاخان محلاتی را که بردولت ایران یاغی بود چرا به هندوستان دعوت می کنند؟ احمد قادیانی چرا در آنجا قیام کرد؟ چرا باید از مکتب شیخیه و مخصوصاً سید کاظم رشتی - یکی از روسای آنها - چند نفر مانند سید محمد همدانی و سید ولی اصفهانی متولد دهند شاگردان شیخ احمد احسائی و میرزا طاهر حکاک اصفهانی شاگرد سید کاظم رشتی و شیخ مهدی قزوینی شاگرد دیگر او و شاگرد دیگرش میرزا علی محمد شیرازی که بعداً معروف به باب شد، ادعای مهدویت کنند؛ و شاگرد دیگرش حاج کریمخان ادعای رکن رابع کند؟ متمهدی سودانی را چه کسی برانگیخت و یوسف خواجه کاشغری که ادعای امامت داشت و بیست و نه هزار قشون از ترکمن ها ترتیب داد چرا قیام کرد؟ خلاصه این مسلک و حزب بابیگری و بهائیگری که هیچ چیز غیر از حقه و شیادی در آن نیست از کجا درآمد؟ چرا دولت تزار روس از آنها حمایت کرد و کنسولشان در اصفهان از آنها طرفداری نمود؟ چرا بعداً در فلسطین به عباس افندی از طرف مأمورین انگلیسی لقب سری داده شد؟

خوشبختانه امروز همان سیاست هایی برده اند که بابیگری و بهائیگری نمی تواند عامل اجراء مقاصدشان باشد و بقدری اینها مفتضحند که هر کس هم بخواهد آنها را اسباب دست قرار دهد مفتضح می گردد. ایرانیان از این دسایس و نیرنگ ها آگاه شده و هر روز بیشتر ملتفت می شوند، چنانچه مطالعه تاریخ همین فرقه بابی و بهائی

وازلی(که هر سه فرقه باهم دعوی دارند) در ایران این مطلب را معلوم می سازد. زیرا بیش از یکصد سال است که این نهاد دعوی امامت و پیغمبری و خدائی و هر چه دلشان خواسته داشته اند. اگر یک قرن پیش مردم بخاطر بی اطلاعی از نظریات شوم این فرقه نمی دانستند که این خدایان و پیغمبران که نمونه آنها شوقی افندی است تا چه حد نالایق و آلوده دامان هستند؛ امروز حتی نفرات معدودی که در این مسلک بصورت ظاهر باقی مانده اند به حقیقت مقصد باب و بهاء پی برده و فهمیده اند که اینها می خواسته اند در لوای مذهب سازی، سیاست مآبی نموده و با همکاری دشمنان اسلام و استقلال کشور ایران، به مقاصد پست حیوانی برسند تا شوقی افندی بتواند با فرزندان بیچاره همان فریب خورده ها، مشغول عیاشی باشد. امروز همه شاگردان مدارس و فارغ التحصیل های این کشور خود را به مراتب از شوقی افندی که بهائیان او را ولی وقت می گویند، عالم تر و فهمیده تر می شمارند. دیگر کسی به این دامها نخواهد افتاد. آن روز افرادی چون آقایان آیتی و نیکو که در این بساط حيله وارد گشته و از اسرار و رسوائیهای کارشان با خبر گشته اند؛ برای نشر حقایق و معرفی این طائفه و کشف حیل قلم برداشته و سه جلد کتاب کشف الحیل و سه جلد فلسفه نیکو و دو جلد ایقاع و کتاب های دیگری نوشتند. همچنین دانشمندان دیگری مانند مرحوم شیخ محمد محلاتی کتاب یار قلی و دیگری نیز کتاب دزدبگیری و بزگیری را تألیف نمودند. امروز هم بسیاری از این گونه کتاب ها ذهن مردم را نسبت به بهائیت روشن نموده و انتظار می رود که معدودی هم اگر در غفلت باشند با مطالعه این کتابها از نادانی نجات یافته و این فساد از میان برداشته شود.

یکی از مردان بزرگواری که همواره در راه هدایت مردم و نشر حقایق و احکام، و خدمت به فرهنگ اسلامی و مبارزه با دسایس و مجاهده با دشمنان دین و مفسدین تلاش خستگی ناپذیری نموده، حضرت آیه الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی (تاریخ ولادت: 1278 ه.ق / تاریخ رحلت: 1377 ه.ق) است که قریب شصت سال برای هدایت جامعه و مبارزه با بی دینان، متحمل انواع زحمات شده است. از جمله خدمات ایشان تصنیف کتاب های جامع و سودمندی در اصول دین و معارف اسلامی و اخلاق، همچون مصباح الفلاح و نفایس العرفان است.

یکی از آثار مختصر ایشان، کتاب اشعار شیوا (در رد بهائیت) که از سوی دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه منتشر گردیده است؛ به خوانندگان محترم تقدیم می شود. معظم له در کتابهای دیگر خود به ویژه مبحث امامت جلد دوم نفایس العرفان بطور تفصیل بطلان بهائیت و سایر متهمدیان را آشکار ساخته اند. در این اثر، مختصری از احوالات این طایفه و جواب شبهات بی پایه آنها را در ضمن اشعار انشاء نموده اند.

والسلام علیکم ورحمه الله

لطف الله صافی گلپایگانی

منعمی را شکر افزون از شمار  
که ز فیض او خرد شد آشکار  
دادزیب آفرینش از خرد  
واز خرد کرد آدمی را اختیار  
از خرد گردید تحصیل شرف  
شد خرد بر عزت و شوکت مدار  
زاد عقب از خرد گردید جمع  
عیش دنیا از خرد شد برقرار  
شد خرد شمع طریق معرفت  
شد خرد ره سوی قرب کردگار  
ای خوش آنکورفت در حصن خرد  
یافت از هوش طبیعی اعتبار  
رست از بندها و اوقال و قیل  
بست دل در عقل فطری استوار  
گرچه ناشد بی خرد کس آدمی  
ورنه از او فتنه ها آید به بار  
نیک آموز از بیاموزی همی  
تاملک باشد تورا آمرزگار  
نه ز روی وهم و تسویلا نفس  
پشت پا بر شرع زن بوجهل وار  
امر باطل یافت از نقص خرد  
بازو هم و سفسطه رنگ و نگار

یازراه اعوجاج و شبیه ای  
که نماید مردکی ابلیس سار  
زین سبب گشتند بعضی احمقان  
منکر مهدی سلیل هفت و چار  
حجت یزدان امام منتظر  
سروردوران شه گیتی مدار  
مهدی موعود سبط مصطفی  
خسر و مسعود فخر روزگار  
داور کون و مکان قطب زمان  
شبل حیدر مصطفی رایادگار  
قائم آل محمد آنکه هست  
بر وجودش قائم این نیلی حصار  
آنکه آیاتش (1) فزون شد از حساب  
بر وجودش نص قاطع بی شمار (2)

(1- معجزات و خوارق عادات منقوله از آن حضرت از حد توأتر خارج بلکه معجزات و آیات آن بزرگواران در هر یک از زمان حضرت عسگری علیه السلام و غیبت صغری و کبری بتواتر معنوی ثابت و مسلم است و برای کسی که مختصر مراجعه به کتب احادیث و تواریخ نماید جای تردید باقی نخواهد ماند.)

(2- نصوص و اخبار معتبره که دلالت بر تعیین آن جناب و اینکه فرزندان امام حسن عسگری علیه السلام است دارند و همچنین متعرض سایر خصوصیات و غیبت طولانی و علائم ظهور آن حضرت می باشند و از حضرات پیغمبر و ائمه طاهریں هر یک روایت شده بسیار و به مراتب بالاتر از توأتر است.)



گفته ام ورچه بودیک از هزار	در کتاب خود نفایس شمه ای
در حجاب غیب شد خورشیدوار	غیبت مطلق چونورش مظهر است
درورای ابر باشد برقرار	غائب است و نفع او چون آفتاب
منکر خورشید در نصف النهار	دشمنش را اگر پدر بودی نبود
گر کسی شد منکر او غم مدار	صافیا چون دیدیش با چشم دل
باش اندر دیدنش امیدار	هم بچشم ظاهر اداری خلوص
هست اندر دیده خفاش تار	گر شعاع آفتاب نور بخش
نیست سنخیت چه باید کرد کار	سهل باشد، پرتویی زان نور نیست
ناریان رادل بودهم سوی نار	نوریان هستند چون جویای نور
گر بگیرد از نم دریا غبار	ماه را با گل تواند کس نهضت
یاسگی بر ماه بنماید عوار	موشک کورار نبیند آفتاب
نه زوعو این شودمه لکه دار	نزعمی آن نقص بیند آفتاب
فهم کن گردانشت آید بکار	دیدن ماه هم بقدر بینش است



هست چون عالم مقام امتحان      تا تمیز گل دهد دانا ز خار  
 ابلهی چند از غیابش مغتمم      گشته و کردند بی شرمی شعار  
 دعوی باب و نیابت ای عجب      سرزد از بعضی سبک مغزان خوار  
 چون شریعی (1) و نمیری (2) بن هلال (3)      شلمغانی (4) و جزاینها از شرار

1

- (نام او حسن و کنیه او ابو محمد است و اول کسی است که ادعای مقام نیابت خاصه امام زمان را نمود و بر آن حضرت افترا بست و توقیع رفیع بر لعن و براءت از او صادر شد و شیعیان از او کناره گیری کردند.)

2- نام او محمد بن نصیر است و ادعای نیابت و وکالت و مقام محمد بن عثمان را نمود. پس مدعی شد که من از طرف امام علی نقی علیه السلام که خداست پیغمبرم و قائل به تناسخ بود و ارتکاب اعمال شنیعه راحتی باماد رو خواهر حلال می گفت و از او مانده مین روسای مسلک بهائی بعضی اعمال قبیحه نقل شده که ذکرش خلاف نزاکت است.)

3- نامش احمد بن هلال و مدعی محمد بن عثمان در باب وکالت بود و توقیع رفیع در رد او بدس حسین بن روح شرف صدور یافت.)

4- اسمش محمد بن علی است. شرح حال و عقاید باطله عجیبه و کارهای ناپسندیده و قبیحه او مفصل است. بالاخره بطلان حرفش بر همه ظاهر و در سال سیصد و بیست و سه هجری کشته گشت و غیر از اینها هم اشخاص دیگری مانند حلاج و محمد بن بلال و غیره در زمان غیبت صغری و بسیاری هم در زمان غیبت کبری ادعا کردند.)

در زمان پادشاهان مغول نیز شیادان بدن دازهرکنار

قصه عباس شاه و خاکیان هست در تاریخ آن شه برقرار

ملحدانی دیگر از بس حرص و آز با همه اخلاق رذل و حال زار

با صنوف عیب و نقص نفرط جهل دم زدند از مهدویت آشکار

قائد هریک در این حرف سخیف شور شهوت حرص جاه و اقتدار

تازگی هم گفت مصروعی منم (1) آنکه اورا داشت عالم انتظار

1- مقصود علی محمد شیرازی پسر سید رضای بزاز است که سنه 1260 ادعای ذکریت کرد. سپس ادعای بابت و نیابت حضرت امام عصر را نمود. بعد ادعای مهدویت در او پیدا شده و خود را امام زمان و مصلح موعود معرفی کرد. پس از آن ادعای پیغمبری نمود و در 1266 تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد، و توبه نامه خود را نزد ناصرالدین شاه فرستاد و در همان سال به مجازات خود رسیده و اعدام شد. بعضی این اختلاف دعاوی او را با جمع به خبط دماغ او دانسته اند که بر اثر تابش آفتاب در وقتی که می خواست تسخیر شمس نماید مخطب گردید.

احمقی نادان و عاری از شرف پست طبعی سست مغزی بی مهار (1)

چون فساد قول و فعلش بدعیان لاجرم سوی درک بر بست باز

گشت رسوا شده دار انتقام و از وجود او نجس شد چوپ دار

گر نمی بودی مخطب از چه روی هر زمان زونغمه ای شد آشکار

گفت اول سیدذکر سبس      گفت باب حجت در روزگار

بس بگفتار نائب خاصم چودید      شده بعضی مردم نادان سوار

بعد از آن گفتا که من خودمهدیم      قائمیت یافت بر من انحصار

زان سبس بالازدو گفتار به من      کرده حق امر نبوت واگذار

اولین کس بد که شدمومن به من      احمد و پس حیدر و الاتبار (2)

1- شاید بعضی گمان کنند بعض کلماتی که در این اشعار است فقط بعنوان مذمت و هجو آورده شده در حالیکه اهل اطلاع می دانند همه این کلمات و مطالبی که به این طایفه نسبت داده می شود بیان واقع و نسبت به آنچه تاریخ و مردمان مطلع از این طایفه نقل کرده اند بسیار مختصر است. کسی که بخواهد دزدی یا چاقوکش یا آدم کشی را به این اوصاف معرفی کند ناچار باید بالفظ دزد و آدم کش او را بشناساند.

2- در مجلس معروفی که در حضور ناصرالدین شاه زمان ولیعهد او در تبریز با حضور علماء تشکیل شد و سید علی محمد شیرازی از عهده جواب مسائل خیلی آسانی که هر شاگرد مکتبی می داند بیرون نیامد از او پرسیدند که تو گفته ای: «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از تو است؟ جواب داد: بلی از من است. ملاحظه کنید کسی که ادعای بابیت داشت یاوه گوئی را بجائی می رساند که از همان امامی که خود را باب علم و یانائش می داند؛ خویش را بالاتر بشمارد و نفهمد که یک نفر نمی شود نسبت به شخص دیگر هم تابع باشد و هم متبوع.

تابه آنجارت حرف یاوه اش      کز خدائی دم زد آن عاری ز عار

طرفه تر این بد که گه از خوف و بیم      زادعای خویش می جستی فرار

گفت در شیراز در مسجد صریح      من نیم حجت نه باهم نه مدار (1)

از برای ناصرالدین شه نوشت (2) توبه اش را با کمال انکسار

نقطه اولی گر این نادان بود جهل پس بماند ملاک اعتبار

---

1- (پس از اینکه در حکومت حسین خان اجوانباشی چوب بسیار بر پای اوزدند و بمسجد و کیل رفت؛ اظهار توبه و انابه کرد و پای شیخ ابوتراب را بوسید. قریب شش ماه در حبس بود تا سواران معتمدالدوله و گرجی او را به اصفهان بردند. او به سیاست خود یا حسب الامر دولت روسیه که مطابق نوشته کنیازدالفورکی روسی موسس بایگری بودند، او را مخفی نمود (بتاریخ روضه الصفامراجعه شود)

2- توبه نامه اش عیناً در بسیاری از کتابها چاپ و منتشر شده است.)

---

وربه مکرو حيله اش کس می شد ولی

پس به شیطان بایدت کرد افتخار

از عبارات سخیفش در بیان (1)

وانهمه اغلاط بی حد و شمار

و آنکه گوید بعد داد و دوزبور

بود موسی در مرور روزگار

من چه گویم هست ممکن امتحان

بهر آن کوهست حق را خواستار

دین اگرش دادن دادن بهرزن

درزنا تا بلکه گردباردار (2)

ای دوصلعنت براین آئین و دین

که از آن چون صاحبش آید بار

---

1- آنقدر باطیل و سخنان بی معنای غلط اندر غلط که هیچ شخص مستقیم المشاعر به آن نفوه نمی کند در بیان است که انسان متحیر می شود که برای نمونه کدام یک را بنویسد، باین همه جرح و تعدیلی که بهائی هادر آن کرده اند هنوز از بیم رسوائی آن در دسترس عموم نگذاشته اند. برای اطلاع خوانندگان این چند فقره نوشته شد (قل کل ليقولون لاله الاالله الذی امننت به کل الوصافيين قل کل ليقولون لاله الاالله الذی امننت به کل النعاتيين- الحمد لله الذی قد ظهر ذاتيات الحمديات با طراز طراز طراز نیتته و اشرق اکونیات با شراق شوارق شراقیتته جلا کما رفعا بهیا بحیانا جملانا جمولانا عظمانا)

2) یکی از قوانینش آن است که اگر از کسی فرزند نمی شود زنش بایگانه هم بستر شود (زهی خجالت و رسوائی)

---

گربدی برهان به تطبیق عدد

هرمطابق بدولیی کامکار(1)

وربود تطبیق رارسم وائر

هست اینان راضررکن اختیار

هست تاریخش ضلالت کزخری

دم زداضالال مردم درجهار

ساغر حافظ کجاگرددلیل

کزضلالت یافت بی شک انکسار

---

(1- اشاره است به استدلال علی محمد باب و جواب آن در مجلس معروف، اسم من علی محمد به حساب ابجد(202) است و بارب وفق دارد. نظام العلماء جواب دارد که هر علی محمد و محمد علی بارب وفق دارد، پس هر علی محمد و محمد علی می توانند این ادعا را بنمایند و علاوه بر این شما باید ادعای ربوبیت کنید نه بابت! در جواب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور اورا می کشید. نظام گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ گفت: بلی، نظام گفت: شخصی یا نوعی؟ گفت: شخصی، نظام جواب داد که نام مبارک او محمد بن الحسن و نام مادر او نرجس و نام تو علی محمد و نام پدر و مادرت چیز دیگری است. در همین مجلس بود که علی محمد باب را امتحان کردند و او از عهده جواب هیچ یک از سئوالات که بسیار سهل و ساده بود بیرون نیامده مشتت باز شد. باری غرض این است که اگر تطبیق علی محمد با رب با وفق لفظ ساغر که در شعر حافظ است با تاریخ ادعای او دلیل باشد؛ پس همه کس می توانند دعوائی کند و صد ها از این گونه تطبیقات ارائه دهد، پس چنانچه ذکر شده ضلالت هم مثل ساغر مطابق با تاریخ ظهور علی محمد است (1261) و حسین علی بهاء مطابق است با کوربی بها و همچنین با گرگ بدو عباس که مقصود عباس افندی است مطابق با سواس و شوقی مطابق با شیطان پلید است.)

هست کوربی بهانام ولقب  
ازبها کن جمع یابی بی غبار  
هم بوداندرشمارگرگ بد  
گشته اغنام ضعیف اورادچار  
هست هم عباس وسواس ای پسر  
چون ز الخناس آمدیادگار  
نیزشوقی هست شیطان پلید  
گرکنی تطبیق گردی شاه خوار  
باری اوچون رفت، یارانش زپس  
مسلکی کردندهریک اختیار  
گفت اورانائبم صبح ازل (1)  
بودم اورا چون همیشه مستشار  
برخلافش مردکی شیاد دون (2)  
نطفه شیطان پلید نابکار  
دزدمال ودزد جان ودزد دین  
بد لعاب وبد شمار وناگوار  
قره العین اربها گفتش، نداشت  
نزد دانایان بها واعتبار  
تا خورد ازشیر برخی گوسفند  
تا شود برپشت مشتی خرسوار

---

1- میرزایحیی صبح ازل برادر بزرگ بهاء است که خود را جانشین علی محمد باب می شمرد.

2- مقصود حسینعلی نوری است که قره العین به اولقب بهاداد.



بی حیائی کرد کامل پا نهاد  
درمقامی کش محال آمد گذار  
گفت درباطن که تک پیغمبرم  
با کتاب تازه ای از کردگار  
باب درمن یظهر(1) ار گفته سخن  
نیست قولش راچو بولش اعتبار  
ورازل کرد نائب برخطاست  
کزجنون اورابند گاهی فرار  
یعنی ازاینرو شکر خورده است باب  
که مراتعین نکرد وداشت خوار  
ناگذشته زان پیمبر مد تی  
نسخ دینش داد این یک انتشار  
نه بدانش متکی نه بردلیل  
ازتوانائی ومعجز بر کنار  
باچنین حال و چنین اخلاق زشت  
کرداندرخفیه دینی برقرار  
بی اصول وبی فروع وبی اساس  
نزخردچیزی مراورا انتصار

1- باب گفته بود من یظهره الله بعددمستغاث-دوهزارویکسال بعد-ظاهرمی شودوبی مطالبه دلیل ومعجزه بایددعوایش راپذیرفت.ازاین جهت به دست عده ای مانند حسین میلانی ومیرزااسدالله ملقب به دیان ومکنی پابوالشرووروسیدگوهری هندی وبعضی دیگر از جمله حسینعلی بهاءبهانه افتادوهنوزچندسالی نگذشته برخلاف گفته خود که «من یظهر سال بعدمی آید»خودرامن یظهر خواند.

لاف معشوقی زدن با روی زشت  
پیش طبع پاک آمد ناگوار  
باقدم بوی بد موی سفید  
راستی شد عشق بازی خنده دار  
دین مخفی چیست دام و حلقه ای  
که از اوشد ابلهی در زیر بار  
رفت تاجائی که نزد ابلهان  
خواند خود را خالق لیل و نهار  
حمق مردم بین که برخی از عوام  
پیروش گشتند، اف بر روزگار  
زین گروه عامی انعام خو  
معنی بل هم اضل شد آشکار  
این جهالت نیست امر تازه ای  
ای بسا کس از خرد بیگانه وار  
احمقانی چند در عالم هنوز  
گاو را دانند حتی کردگار  
این دغل را مردمان با خود  
بارها کردند هر یک اختیار  
از دلیل ملزم خصمش نبود  
غیر تلبیس و حیل راه فرار  
بس که دارد مختلف هر جا سخن  
بس که دارد گفته های او غبار

بر مریدان مدعایش تا کنون  
مانده است اندر حجاب استتار  
زین هزاران رنگ برقلمون صفت  
هرزمان طوری دگرشد آشکار  
گاه گفتمی من حسینم آنکه سر  
داد درراه رضای کردگار  
ازتناسخ پای خودبرترنهاد  
بامریدان گفت اینان درجهار  
این سرمن آن بودکاندر تنور  
جای دادش خولی ملعون خوار  
گاه گفتمی من مسیحم من مسیح  
آنکه ازدست جهودان شدبه دار  
گاه گفتمی نه حسین ونه مسیح  
من رسولم مرسلم پروردگار  
گاه می گفتمی که من خودمرسلم  
جسته ام درکسوت انسان قرار  
من خداوند عزیزقادرم  
کرده ام درعالم امکان گذار(1)  
گاه گفتمی نه من اینها نیستم

مسلم مرسنیان رادرقطار

(1- نه تنهاخودرا خداخواند بلکه پسر خودراهم بخدائی معرفی کردودریکی ازالواح خودنوشت: من الله العزیزالحکیم الی الله العزیزالحمید، ودراین جهت ازباب تقلیدنمودکه به ازل نوشت: هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی الله العزیزالمحبوب.)

از شنیعه (1) بس که بدبر من رسید

کرده ام لابد سوی عکا فرار

گاه می گفתי ازل مولابود

هست همچون باب بر من شهریار (2)

گاه می خواندیش زندیق فضول

تابعینش راشمردی زاهل نار

گاه گفתי من همان من یظهرم

شدمبشر باب مارادر چهار

گاه گفתי باب خود آقای مااست

جان وجسم صد چو من باش نثار

این تذبذب وین دعاوی زین فضول

وین مریدان خر بی ننگ و عار

آدمی راراستی مدهش کند

می شود هر عاقلی آشفته وار

باز گردید از خطای جاهلان

تا شوید اندر دو عالم رستگار

گر پیشیزی بدبهای این بها

عاقلی کردی ولایش اختیار

(1- برای خوش آمد اهل سنت شیعه راشنیعه می گفت و تسنن اظهار می کرد و همه هفته در نماز جمعه سنیان

حاضر و به پیشنهادشان از روی تقلب و حیل و اقتدای کرد.)

2- (بهادر ضمن کاغذی به ازل می نویسد که: مرا چون مگسی در خانه خود بشمار، اما بعد او را از ندیق و گوساله

سامری خواند.)

ای که هستی عامی و غافل ز راه  
جستجویان تو را ناید بکار  
چون نباشد احتمال راستی  
در کلام این گروه نابکار  
از چه گردی گرد دام ودانه شان  
یحتمل زین جستجو یابی ضرار  
جمله می گویند موعود رسل  
چون عیان سازد به امر حق عذار  
پر ز عدل و داد می سازد جهان  
یابد از او دین یزدان انتشار  
می شود بر شرق تا غرب زمین  
خودبه نفسه فاتح و فرمان گذار(1)

---

(1- میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در اول کتاب فرائدش به این مطالب اعتراف نموده، حتی خودسیدعلی محمدباب هم در نفسیرسوره کوثر به صراحت به بسیاری از خصایص حضرت امام زمان که فرزند امام حسن عسکری است و آیات و اخباری که در خصوص آن بزرگوار رسیده و شرح حال و معجزات آن حضرت؛ اعتراف کرده و ائمه را از حضرت امیرت امام دوازدهم نام برده و به صراحت اقرار به وجود مبارک آن بزرگوار نموده و می گوید؛ امر او مانند آفتاب دروس روز روشن است و برای خودش تقریبی خواسته همان دعوائی را که شیخیه دارند بنماید. منتهی بعد از اثر شدت مرض دماغ و تحریک اجانب و بعضی از شاگردان سید کاظم مانند ملاحسین بشرویه و غیره که می خواستند مقابل دکان حاج کریمخان و حسن گوهری دکان دیگری باز کنند دعای بالاتر نمود.)

نه هر آن کس دعوی این مقام  
ورندانندش یمینی از یسار  
سیمآن کس که شد کارش به عکس  
گشت زاول حبس و آخر شد به دار  
قریه ناکرده نورانی ز عدل  
روزروشن شد به چشمش شام تار  
بالضروه ختم شد پیغمبری  
بر رسول هاشمی کامکار  
مهدی مهد دماغت روز و شب  
گوید این بیت متین باختصار  
بی دلیل و مدرک و بی مستند  
ادعا از هیچکس باور مدار  
نزد کل، خاتم به معنی آخر است  
ور جزا و باشد مجاز و مستعار  
اهل تفسیر و لغه در مثل آن  
مرجعند آخر نه وهم و اعتبار  
آخر مکتوب چون خوردی همی  
یافت اندر مهر این لفظ اشتهار  
خاتم ان پس شد که نقش نگینش  
نام صاحب کاین تناسب شد به کار  
پس به انگشتر بشد خاتم مقول  
در نگینش مهر چون شد برقرار

بعد از آن بر مطلق انگشتی  
گفته شد اندر مرور روزگار  
پس اگرزان قصد شد زینت بود  
از تجوز چارمین اندر شمار  
هست این سبک مجازی از مجاز  
و از مجازی وین بسی تیره است و تار  
نیز ربطش نیست بامعنی اصل  
در وضوح و طبع دارد انزجار  
زین سبب در هیچ جاش اطلاق نیست  
تا بنامش صارفی یا اضطرار

(خلاصه مطلب آنکه به اتفاق تمام مفسرین و اهل لعنت مراد از آیه (ولکن رسول الله و خاتم النبیین) این است که پیغمبر اکرم آخر همه پیغمبران است و از زمان نزول آیه تا کنون کسی غیر از این نگفته است. چه آنکه خاتم به قرائت عاصم، به فتح تابابه قرائت سایر قوا، به کسر قرائت شود اما به کسر که واضح است و اما به فتح، برای آنکه معنی خاتم آخر و پایان است. پس خاتم النبیین یعنی کسی که به او فرستادن پیغمبران خاتم یافت و نمی شود مراد از خاتم رازینت گرفت. زیرا اولاً استعمال خاتم در مهر مجاز به مناسبت وقوع آن در آخر مراسلات است و اطلاق آن بر انگشتی که نقش نگینش نام صاحبش باشد به مناسبتی است که بامعنای مجازی اول دارد که: مهر بودن نگین آن است و اطلاقش بر هر انگشتی مجازاً بمناسبت شباهتی است که بامعنی مجازی دوم دارد. پس تا اینجاست مجاز لازم شد. و اگر خاتم را بگوئیم و از آن به مناسبت آنکه انگشت رازینت است اراده زینت کنیم چهار مجاز لازم آید که علماء ادبیات آنرا اجازه نمی دهند. و ثانیاً از اینگونه مجاز طبع و ذوق سلیم که عمده ملاک در صحت تجوز است متنفر است. و ثالثاً سابقه ندارد که احدی از عرب این چنین استعمال کرده باشد. و رابعاً فرض این گونه مجاز گوئی جایز باشد، چرا باید بدون قرینه و صارفی از معنی حقیقی صرف نظر نمود.



فضله گلپایگان چون دید نیست  
 چاره جز تسلیم پس بیچاره وار  
 زادفی الطنبور اخری نغمه  
 تا کند بنیان جهلش استوار  
 گفت می باشد نبی منباء ز خواب  
 زد به نهر ژرف بی راه و گدار (1)  
 ورنه ناخورده به گوش یک عرب  
 این چنین حرفی که شد و همش مدار  
 چون عرب عبری نمی داند چسان  
 می توان کرد این عبارت اختیار  
 خاتمیت را فقط این آیه نیست  
 مستند تاراه یابد انحصار  
 هم دلیل اوست آیه ابتغاء (2)  
 هم بود برهان نصوص بی شمار

---

(1- اشاره است به شبهه بی مبنای دیگر که می گویند نبی در لغت عبری یعنی خواب بیننده. پس خاتم النبیین یعنی آخر خواب بینندگان. واقعاً انسان از این مزخرفات عصبانی می شود. اولاً: کی در لغت عبری معنی نبی این است، و ثانیاً: لغت عبری چه ربطی به لغت عربی دارد و الا ممکن است نبی به لغت ترکی یا چینی و هر لغت دیگری معنی داشته باشد. تمام عرب ها و اهل لغت برخلاف این حرف واهی اتفاق دارند.)

(2- ومن یتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهوفی الاخره من الخاسرین) (آل عمران، 84)

هست کافی خطبه یوم الغدیر  
واز حدیث منزلت هم آشکار(1)  
بد ضروری و مسلم نزد کل  
خاتمیت زابتدا همچون نهار  
زین گذشته بعث بهر حاجت است  
نه جزافی ای عزیز هوشیار  
شرح احمد راجه نقصی دیده ای  
کز پی تکمیل داری انتظار  
وانگهی این گونه دین و مسلکی  
کی شود بانوع ادیان همقطار  
بر اساس ظن و تأویل و خیال  
کس ندیده دینی اندر روزگار  
شعر شاعر نظم فاطر حرف پوچ  
نقل میلی خواب ناشی از بخار  
خود بده انصاف آیامی شوند  
ناسخ دین نبی ذی الفخار  
باد و صد من از سر ریشم یک سخن  
زین گروه آخر نگرده استوار  
از رجز خوانی بر عامی چه سود  
وانگهی اندر خفانه در چهار

---

(1- اشاره است به حدیث مسلم معروف که پیغمبر به امیرالمومنین فرمود: «انت منی بمنزله هرون من موسی الالانه لانبی بعدی.»)

گر هنر داری بر صاحب هنر  
 گوی مردی زن چومردان آشکار  
 هست جنگی آنکه درمیدان جنگ  
 پانهد بی بیم روز کارزار  
 اشک چون جاری شود ظاهرشود  
 فرق چشم خشک وچشم اشکبار  
 گربتاویل کتاب است و خبر  
 پس بود فرعون ابتر کردگار  
 گوی در بحر فنا شد غوطه ور  
 لاجرم بنمود از الاگذار  
 یا هر آنچه گفته ام یا گفته اند  
 بر علیهت نیست باعث برنقار  
 زانکه تاویل تمامی ممکن است  
 می توانی گشت بامایار غار  
 نصف لوح فاطمه گر شد دلیل  
 بعض دیگر از چه نبود پایدار

(1- حسینعلی برای اثبات حقانیت باب درایقان به ذیل خبر لوح حضرت فاطمه که می فرماید (فتدل اولیائی فی زمانه ویتهدادی رؤوسهم کمایتهدادی روس الترتک والدیلم فیقتلون ویحرقون) تشبث جسته وراه مغالطه و فریب عوام را پیموده و گفته دوستان خداراد رقلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره کشتند و باقی خبر را که صریح است به امامت همه ائمه اثنا عشر تا حضرت حجه بن الحسن، انداخته است. به این حدیث رجوع کنید تا از مغالطه کاری رئیس بهائی هادر کتابش مطلع شوید. در ذیل حدیث قبل از فقره مذکور پس از تصریح به امامت حضرت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام پدر حضرت حجه می فرماید: «واکمل ذالک بانه م ح م د رحمه للعالمین» یعنی وبه کمال می رسانیم امامت را بفرزند امام حسن عسکری که اسمش محمد است و از برای اهل عالم رحمت است.)

آیه تدبیر امر ارشاد دلیل (1)

بعد تاویلات و گفتاری قصار

در میان موسی و عیسی چرا

فاصله شد پانصد بعد از هزار

تا ظهور باب بیش از الف بود

چون نه تاریخ است فرع اختیار

فرقه ناکرده میان فی وبعد

کی کند حق در حجاب استتار

شعر منسوب ببا طاهر است

نیز اینسان باشدت گرا بتصار

(1) آیه شریفه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه ممتعدون) بظاهر چنانکه در تفسیر است دلالت دارد بر اینکه امر خلق و رزق و نحو آن که خدا مقدر می فرماید به توسط ملک بسوی زمین انزال می شود، و سیر آن ملک و عروجش به مقام خود در مقداری است که اگر انسان بخواهند سیر کند هزار سال طول می کشد. در این آیه مقصود معلوم نیست و آیه از متشابهات است. به هر حال چه مناسبتی با ادعای اینان دارد و به چه جهت مراد از امر، دین و شریعت است. و چگونه دین عروج می کند. و چرامت بقاء ادیان مختلف شده. برای آنکه با تاریخ دعوی علی محمد شیرازی مطابق شود. ابتدا دین اسلام را دو یست و شصت و یک سال بعد از هجرت و 274 سال بعد از بعثت حساب کنیم. از اینها گذشته چرامیان (فی) و (بعد) فرق نمی گذارد و کلمه فی یوم را بعد از یوم معنی می کند.

## از حدیث ابالید و غیر آن

## کی شود مقصود ایشان برقرار (1)

1- گویند بمقتضای این خبر چون از «الم ذالک الکتاب» تا «الم» را بشماری 1267 می شود و مطابق با ظهور میرزا علی محمدی گردد. اما باید مبدأ تاریخ راهفت سال پیش از هجرت گفت تا این حساب دل خواهی درست شود. در جواب می گوئیم این خبر هم حیث سند و هم از جهت دلالت بسیار ضعیف و به ویژه در فروع دین بی اعتباری این گونه اخبار قطعی و مسلم است. سند روایت ضعیف است برای آنکه از زمان عیاشی تا زمان ابی لبید- که زمان حضرت باقر است- تقریباً به فاصله 215 سال مجهول بوده و کسانی که واسطه عیاشی در نقل خبر از ابالید هستند معلوم نیستند. اما ضعف دلالت و مغالطاتی که در این خبر نموده اند محتاج به شرح مفصلی است که اینجا محل آن نیست. بطور اجمال می گوئیم خلفاء بنی عباس سی و هفت نفر بودند و اگر خلفاء بین عباسی مصر هم ضمیمه شود 54 نفر می شوند، نه 12 نفر. چنانچه در خبر 12 نفر ذکر شده. سفاح در سنه 132 قیام نمود نه 142 و امامت سیدالشهداء در پنجاه و یک و شهادتش در 61 بوده نه 71 و اگر مبدأ تاریخ، بعثت هم باشد 74 می شود نه 71. از اینها گذشته چرا ابتدا تاریخ را 7 سال پیش از هجرت می گیرند تا با ادعای میرزا علی محمد موافق شود. بعلاوه در نسخ موجود بحار و غیره «الرا» است نه «المرا». بالاخره می گوئیم 1267 چه ارتباطی با دعوی علی محمد شیرازی دارد؟ آنقدر استنادشان به این روایت فاسد است که انسان متحیر می شود که کدامش را بنویسد! و راستی شگفت آور است که در مقابل این همه روایات معتبره و متواتره که راجع به مهدی موعود و امام دوازدهم است؛ کسی پیدا شود و به این خبر که پس از هزاران توجیه، مقصود صحیحی که بایک تاریخ معتبر و یا غیر معتبر موافق باشد از آن بدست نمی آید، متشبث شود.

اولا نبود سند قطعی و نیست  
هر خبر رانزد اهلش اعتبار  
وانگهی دراصل دین چون درفروع  
بود و می باشد محل گیر و دار  
ثانیا تاریخ بامضمون او  
برخلاف آمد، درافکر و گمار  
ثالثا مبدأ چرا شدهفت سال  
قبل هجرت کردبود عقلت شعار  
رابعا لفظ المرأ  
ازچه کردی درعبارت اختیار  
خامسا محجوج باشد این خبر  
نزد دانا بانصوص بی شمار  
یظهر فی شبهه لیستبین (1)  
سنه الستین نباشد هوش دار  
هست آیه لوتقول (2) بعد از آن  
که نبوت شد به معجز آشکار

(1- اشاره است که اینکه درایقان نوشته فی الحدیث «المفضل سئل عن الصادق فکیف یامولای فی ظهور فقال فی سنه الستین یظهره امره ویعلو ذکره» بها باین مغالطه خواسته استدلال کند. ببینید رهبهائیگری که خود را پیغمبری خواند چطور حقه ها و حیلها برای فریب عوام بکار برده؟ همین یک استدلال واهی برای اثبات بطلان همه حرفهایش کافی است. زیرا اولاً «سئل عن الصادق» غلط است و باید نوشته شود: «سئل الصادق» و ثانیاً در جلد 13 بحار عبارت این فقره از روایت اینست «فقال یظهر فی شبهه لیستبین» و این مرد «فی شبهه لیستبین» را «سنه الستین» می نویسد.

(2- می گویند این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه هر کسی چیزی به خدا نسبت داد، برخدا لازم است که او را هلاک و وتین او را قطع نماید. و حال آنکه به شهادت آیات شریفه قبل این آیه در مقام تأکید حقانیت تعالیم پیغمبر و صدق دعوت آن حضرت است و نمی شود پیغمبر اکرم که خدابه صریح آیات کثیره قرآنی و اخبار و تواریخ معتبره مسلمه با معجزات ظاهره او را بسوی مردم فرستاده دروغی بر خدا بنهد و از پیش خود و هوای نفس چیزی گوید «وما ینتطق عن الهوی». نه اینکه مقصود این باشد که هر کس چیزی گفت و به دروغ ادعای مقام نبوت کرد خدا دهنش رامی گیرد و هلاکش می سازد. زیرا این حرف خلاف حکم عقل و ضرورت و آیات بسیار قرآن که راجع به انبیاء گذشته و پیغمبر اکرم نازل شده است می باشد. برای آنکه همه دلالت دارند که خدا بوسیله اظهار معجزه به دست پیغمبران حق را از باطل و صادق را از کاذب آشکار می سازد. لذا به پیغمبر خاتم خطاب می فرماید: اعجاز قرآن را که یکی از معجزات او است اعلان فرماید و بگوید: «لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یاءتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا». علاوه بر این اگر مراد از جلو گیری و منع خدائی، منع تشریحی است که به صریح ادله حرمت، تکذیب گردیده، و اگر منع، تکوینی است و جلو گیری تا حدالجا و اجبار بر ترک، نقض غرض و خلاف حکمت است. چرا که انسان فاعل مختار است و اگر بنا بر جبر باشد بعثت پیغمبران لغومی شود. علاوه بر این اثبات نبوت پیغمبر با این آیه، مستلزم دور است.)

ورنه شد نقض غرض بی گفت و گو

بر خلاف حکمت امد اضطرار

هم شود لازم که هر کس ادعا

کرد چیزی صدق را باشد مدار

لازم آید نیز افحام نبی

بعث می گردد عبث در روزگار

استناد ادعایش بر نفوذ (1)

جمع ضدین است روشن چون نهار

بت پرستان را بود بی شک نفوذ

بیشتر ز اینان هزار اندر هزار



انقیاد جمعی ار باشد دلیل  
بس بهر منقاد باید شد شکار  
ورشود تسلیم پس ما بر حقیم  
قول ما زین اصل گردد پایدار  
چهار صد میلیون مسلمان این زمان  
بر مسلمانی نمایند افتخار  
پیروان حجه بن عسکری  
آنکه شد بر ما سوی الله شهریار  
قرنها باشد که اندر راه او  
جملگی دارند چشم انتظار

---

1- جواب است از اینکه می گویند چهارچیزدلیل حقانیت است: ادعا، استقامت، نفوذ و شریعت. خلاصه جواب اینست که نه این چهارچیزدلیل است و نه درعلی محمد و حسینعلی موجود بوده است.

---

مدعی را مستند با ادعا  
لازم آید ورنه یابد انکسار  
زا اول امر استقامت یا نفوذ  
نیست پس باید نمودن اصطبار  
درمیان چيست تکلیف و کدام  
مذهبی را مرد سازد اختیار  
این دورا کی بود رأیی مستقیم  
تا شود هر استقامت را مدار

جز تذبذب در خیال و قول و فعل  
کس ندید اندر جهان واستتار  
گر پیمبر پس تقیه از چه رواست  
خدعه و کذبش چرا آمد شعار  
عقل بیزار است از آن پیغمبری  
کز تقیه نیست او رانگ و عار  
ور بود منتج نباشد ورنه هست  
مقنع (1) وامثال را شرح استوار  
هم شریعت نیست و باشد کدام  
جز خرافاتی که باشد خنده دار  
گر شریعت هست تحلیل حرام  
حق بود با ملحدان رودبار (2)

---

(1) - حالاتش مفصلاً در تواریخ ضبط است.

(2) - مانند ابو عبدالله حسن که به علی ذکریه السلام معروف است. دعوت الحاد کرد و در 17 رمضان سنه 559 مردم را جمع کرد و نماز عید گذارد و به مردم اعلام کرد که تکلیف برداشته شده و اکثر قهستان و رودبار را همراه کرد و بیست و دو سال پادشاهی نمود.

ور به بیت العدل تفویض است حکم  
پس چه حاجت بر بهاء از این قرار  
نسخ تأسیس شریعت در جهان  
نیست امر شوروی رادر قطار  
بود از وضع قوانین چون بعجز  
لاجرم گفتا چنین بیچاره وار  
در کتاب نامقدس امر چند  
کز بیان کرده است آن مردود خوار  
بارسول ظاهر و باطن همه  
شدمخالف نزد اهل ابتصار  
ور مجازات زنا نقدی بدی  
پس زنا براغنیا شد واگذار  
بلکه باشد بر گدا تفویض امر  
زانکه او را نیست مالی مستعار  
هر که شد شهوت پرست از مردوزن  
می رود زین حکم طبعا زیر بار  
چون زنا هر گونه شد تجویز شد  
کس ز خون خود راندارد اختیار  
تا شود گستاخ هر جا دختری است  
بر زنا اندر مرور روزگار  
بکر گر نبود شب اول عروس  
حکم او را کرد عفو آن نابکار

از چه واجب گشت سوزاندن کسی  
که بسوزانید بیتی رابه نار  
قتل نفس از بهر مشتی چوب ونی  
به به از این حکم واین حکمت مدار  
غمس در بحر طهارت گر نمود  
آنچه از اشیا است تا روز شمار  
فضله سگ با بها دارد چه فرق  
پاک و پاکیزند هر دوزین قرار  
سم مسری شد ولو غ سگ چرا  
ناکند پرهیز زان پرهیز کار  
نیز باشد اتفاق بول سم  
زار تکاب او خرد سازد فرار  
ورچنین پس از چه حکم سجده کرد  
در خصوص طاهر این قانونگذار  
نقض این حکم ار نماید عیب نیست  
میلی است تا آخر نباشد عیب عار  
منع تنها از نکاح زن پدر  
کرده این بی شرم بگسسته مهار  
شرم از حکم لواطه از چه کرد  
من نگویم سراورادر چهار  
شارع احکام و شرم از حکم نیست  
جز تناقص نزد دانا در شمار

ازچه شد ممنوع تحصیل علوم  
وازچه باید کور و کر آورد بار  
وربود ممنوع شوقی ازچه روی (1)  
درمدارس سالها افکند بار  
گرولی عباس می بودی نبود (2)  
برسری ازانگلیش افتخار  
یا اولی الابصار آخر بنگرید  
سوی این دین ساز واین مشتی  
واین تقلبها وانواع حیل  
رنگ گوناگون ووضع ناگوار  
آری اینسان باشد ان شرع کثیف  
که بدست اجنبی شد ابتکار  
باری اندر پیش بانصاف مرد  
جز ضرر نبود نتیجه زین چهار  
وربود عصمت به فعل مایشاء  
هست شیطان را طرق اعتذار  
وربه صلح کل ابدی اورهنما  
جز مریدان راچرا خواند اهل نار

---

1- (شوقی افندی پسر ضیائیة دختر بزرگ عباس افندی است. پدرش بنابه قول بهائیان که بعد از عباس افندی جانشینش را شوقی افندی می دانند؛ میرزا هادی بوده و بنابه گفته اتباع میرزا محمد علی برادر بزرگ عباس افندی که میان بهائی ها به غصن اکبر معروف است پدرش خود عباس افندی بوده. او آنقدر به عیاشی سرگرم بود که از تحصیل بازماند و در امتحانات اکسفورد و بیروت رفوزه شد.)  
2- عکس مجلس جشنی که عباس افندی تشکیل داده و الامبی انگلیسی به اولقب و نشان سری داده در دسترس عموم و سند افتضاح او است.)

با مسلمانان خصوصا اهل علم  
این عدوات از چه باشد وین نقار  
مرد دانا را ملاقات از چه کرد  
منع سخت ار نیست بر قلبش غبار  
زین بها و این بهائیهها قلم  
گر کند تحریر گردد شرمسار  
گر دهم شرح مزخرف ها به من  
خورده می گیرند اهل افتکار  
پاره ای گویند کس هرگز ندید  
بر سمند رهنمی چون وی سوار  
من همی گویم که کس خرتتر ندید  
از مریدان وی اندر روزگار  
بس مدارا کرد قهر ایزدی  
تا زحد خویشتن بگذشت کار  
هرچه را رشتند این قوم دغل  
داد بر باد فنایش پود وتار  
بهر رسوائی این قوم فضیح  
مردمانی برگزیدند از هر کنار  
باد از اسلام ایشان را جزا  
اجر هر یک باد با پروردگار  
خجلتم اید که چرخ دون نمود  
بازی خود را به ما هم برگذار

بهر ترویج چنین بی شرم مرد  
و از برای خنده تا روز شمار  
فضله ای را کرد از گلپایگان (1)  
کرمکی تا رفته رفته گشت مادر  
بی بهائی پیرو دین بها  
بر خر نادانی و ذلت سوار  
مردکی نادان بعکس نان خویش  
از فضایل چون مرادش برکنار  
فاضلش خواندند گر برزخی زجهل  
یا ز روی مصلحت پوچش شمار  
فضل کی باشد عبارت بافتن  
یا نمودن باطلی رنگ و نگار  
فاضل ار این پس دگر مفضل کیست  
جز بها و هرکه او را در قطار

---

1- مقصود ابوالفضل گلپایگانی است. وی چنانکه بسیاری از موثقین که با او معاشرت داشته اند نقل می نمودند از همان ابتداء که در گلپایگان بود فاسدالعقیده و بی مبالات بوده و تنهاداعی او بر تقویت امر این دین سازان و شایان عصر حاضر، اعوجاج و حب جاه و سیر کردن شکم و اعمال مقاصد حیوانیه بوده و الا مکرر مخصوصا در موقعی که در اصفهان بوده بی عقیدگی خود را به این بساط شیادی به چندین نفر از اهالی گلپایگان از اهل علم و غیره اظهار داشته بود و در مواقع دیگر هم این مطلب از او آشکار گردید. چنانکه در استنطاق نامه که از بابیه در سال 1300 قمری در زمانی که کامران میرزا و وزیر جنگ و حاکم تهران بوده در تنظیمه بعمل آمده، وی یکباره پرده از کار برداشته و بی عقیدگی خود را باین مسلک فاسد اعلام کرده است و مخفی نماند که مشارالیه برخلاف آنچه مشهور در بین بهائیه است کمال و معلوماتی هم نداشته. بلی باین وصف او را بایداستاد باب و بهاوشوقی گفت.

فضل باشد حل اشکالات قوم  
نه به هر مشکل نمودن خود دچار  
آنکه از هر علم آمد بهره ور  
فاضلش گویند اهل اعتبار  
از بزرگان شهر ماگرد جهان  
داشتی وقتی چو خورشید اشتهار  
و اسف کاین فخر و این نام و نشان  
زین وجود نحس شد در استتار  
آب و خاکی کاین چنین کس پرورید  
مر مرا از این وطن ننگ است و عار  
صافیا خوش باش کز اهل کمال  
هست سنگین باز طرف این دیار  
گر نباشد کس منم بس کز دم  
زنده گردد قلب مرد هوشیار  
این منم کز غایت فضل و هنر  
بر وجودم دانش آرد افتخار  
چرخ چون من غائصی در بحر علم  
دیده بس کم در مرور روزگار  
این بسم کز روی هوش و معرفت  
رد باطل یابد از من انتشار  
قول من خود شاهد حال من است  
چون نسیمی کایدت از لاله زار



خودستائی گر چه گاهی لازم است  
از توای صافی نشاید هیچ بار  
توکجا و کیستی و چیستی  
تاشوی باهل دانش هم قطار  
الغرض کوتاه می سازم سخن  
باز گویم نکته ای باختصار  
این عجب باشد که بااین ملحدان  
از جهالت برخیا هستند یار  
وانگهی آرند درسرو علن  
خویش را از مسلمین اندر شمار  
گفت دشمن برسه قسم است ای پسر  
حیدر صفدر ولی کردگار  
دویمی زیشان محب دشمن است  
سیمی باشد عدو دوستدار  
برمفاد نص نقل و حکم عقل  
بغض فی الله کشت ایمان رامدار  
بایدت صافی تبری زین گروه  
خواهی ار باشی به گیتی رستگار  
بدمگوو بدمخواه و بدمکن  
پیشه کن نیکی که ماند پایدار  
دین بی تحصیل زر از کف منه  
تانگردی دردو عالم خوار وزار

روزی آید کزمن وتو نام نیست  
در کجا شد آنکه باما بود پار  
هر که بینی در جهان از نیک وبد  
بر خرد خود می شود آخر سوار  
کیست هالک آنکه از ره شد برون  
کیست ناجی آنکه شد پرهیز کار  
گر بمانی بر صراط مستقیم  
به که ماند از تو قصر زرنگار  
از پی مدح ولی حق ز طبع  
ریزم دایم درهای شاهوار  
ای شه دین مهدی صاحب زمان  
ای فروع دیده امیدوار  
ای خرد مانند من خاک درت  
ای وجدت هر دو عالم بر قرار  
ای ولی عصر ای غوث زمان  
اسم اعظم آخرین هشت و چار  
رفت دین از دست شاهها همتی  
دستی آخر، ز آستین دستی بر آر  
صبر ما درانتظار شد تمام  
جان ما اندر فراق شد افکار  
نیست ما راجز تو کس فریاد رس  
رس به فریاد ای به هر بیچاره یار

ای فدایت آنچه در عالم وجود  
برخی تو آنچه آید در شمار  
روزها در هجر رویت گشت شام  
روز کهن بهر خدا این شام تار  
دیده امید بر درتابه کی  
رفت دیگر تاب و از حد انتظار  
از ستم پر گشته اقطار جهان  
مسلمین هستند در رنج و فشار  
تاجهان را پر کنی از عدل و داد  
عدل حقا پای در میدان گذار

صافیا بی خوف بر گو حرف حق  
و از توکل پوش درعی استوار

\* \* \*

